

دین و نهادهای اجتماعی

سیدحسین شرفالدین*

چکیده

نهاد به عنوان یکی از عناصر ساختی و یکی از بنیادهای اصیل و رکنین نظام اجتماعی بخش قابل توجهی از ادبیات موجود علوم اجتماعی را به خود اختصاص داده است. این موجودیت اجتماعی تاریخی اگر چه تاکنون از منظرهای مختلف مورد بحث و بررسی و واکاوی‌های مفهومی شناختی و وجودشناختی قرار گرفته است اما با رویکرد درون دینی کمترین توجه شده است.

این نوشتار درصدد است تا ضمن مرور ادبیات جامعه‌شناختی این حوزه به بازخوانی و کاوش تحلیلی مفهوم نهاد، فرایند شکل‌گیری و هویت‌یابی، عناصر و مولفه‌های تشکیل دهنده، ویژگی‌ها و مختصات، ضرورت‌های ساختاری و کارکردی، گونه‌شناسی، آثار و نتایج، جلوه‌ها و مظاهر عینی، ارتباطات چندگانه نهادها با یکدیگر و با سایر عناصر محیطی؛ نیم‌نگاهی نیز به خطوط کلی اندیشه اسلامی در این خصوص و مفاهیم متناظر و دارای قرابت معنایی و مصداقی با این مفهوم، درچارچوب قرآن کریم بیافکند. کلیدواژه‌ها: نهاد، نیاز، سازمان، شخصیت، جامعه‌پذیری، کارکرد.

مقدمه

یکی از مهم‌ترین اجزا و ارکان نظام اجتماعی، سازه‌ای است که از آن به «نهاد» تعبیر می‌شود. نهاد کانونی‌ترین واقعیت اجتماعی است که به مثابه زیربنا، طرح‌واره، الگو، چارچوب و نقشه راه، هدایت کنش‌های انسانی را در مسیر پاسخ‌دهی به نیازهای متنوع برعهده دارد. در هر جامعه، طیف وسیعی از نهادها وجود دارد. فلسفه وجودی نهادها، پاسخ‌دهی قاعده‌مند به نیازها و ضرورت‌های فردی و اجتماعی است. نهادها خود از جمله نیازها و ضرورت‌های کارکردی جامعه‌اند و اساساً داشتن زندگی اجتماعی بدون فرض رشته‌ای از موجودیت‌های نهادی ناممکن است. نیازهای بشر، اعم از طبیعی، بیولوژیک، روانی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، ارتباطی، زیباشناختی، و امنیتی، شبه‌نیازها و حتی نیازهای غیرواقعی و به بیانی کاذب، همه و همه در بافت و ساختار جامعه و صرفاً از طریق سازوکارهای پذیرفته‌شده و متفاهم رفع و رجوع می‌شود. در این نوشتار از ورود به مباحث اختصاصی هریک از نهادها اجتناب شده و صرفاً به طرح اصول مشترک و احکام و عوارض عام آنها بسنده شده است. همچنین «دین» در این نوشتار بر خلاف رویه غالب جامعه‌شناسان دین، یک نهاد در عرض سایر نهادهای اجتماعی به شمار نیامده است، بلکه یک فرانهاد با اقتضائات ویژه قلمداد شده که بیشتر با شأن و منزلت اسلام به عنوان یک آیین هدایت‌گر جاودان و جهان‌شمول و متضمن قانون اساسی جامع برای ساماندهی به عرصه‌های مختلف حیات این جهانی انسان‌ها در مسیر نیل به سعادت و آرمان‌گایی تناسب و سنخیت دارد.

تعریف نهاد

نهاد (institution) به زبان جامعه‌شناختی، بخش نظام یافته زندگی یک جامعه و پیکره‌بندی الگوهای رفتاری مشترک گروه اجتماعی است که بر محور تأمین نیازهای اساسی آن سامان یافته است. نهاد ساختی است پردوام از الگوهای رفتاری، نقش‌ها و روابط که اعضای جامعه برای تأمین نیازهای اجتماعی پایه به گونه‌ای التزام‌آور و یکنواخت ایجاد کرده‌اند.^۱ به بیان دیگر، نهاد مجموعه‌ای نسبتاً پایدار و سازمان‌یافته از الگوهای اجتماعی است که برخی رفتارهای نظارت‌شده و یکسان برای تأمین نیازهای اساسی جامعه را دربرمی‌گیرد.^۲ نهادها در واقع، شیوه‌های سازمان‌یافته و الگویافته کنش در جامعه محسوب می‌شوند.^۳ شیوه‌هایی تثبیت‌شده برای برخورد با وضعیت‌های مستمر. به بیان سوم، نهاد مجموعه‌ای از

نقش‌های تثبیت‌شده در یک نظام اجتماعی است که از لحاظ ساخت راهبردی اهمیت دارد. نهاد یک واحد والامرتبه از نقش در ساخت اجتماعی شمرده می‌شود. نهادها به عنوان ترتیبات اساسی زندگی، بخشی از سنت مرسوم جامعه محسوب می‌شوند که در نتیجه کنش متقابل جمعی رفته‌رفته و در طول تاریخ حیات اجتماعی پدید آمده‌اند. پیوستگی و تداوم زندگی اجتماعی در طول نسل‌ها و قرون یکی از عمده‌ترین نتایج نهادها است.^۶

در کاربردهای معمول «نهادی‌شدن یا نهادی‌کردن» به فرایند انتقال افراد از حالت طبیعی به حالت اجتماعی اطلاق می‌شود که در آن اقتداری بیرون از منافع و ترجیحاتشان را به رسمیت می‌شناسند.^۷ نهادها به رغم هویت نسبتاً ثابت تحت تأثیر ارتباطات و تعاملات گسترده با یکدیگر و با سایر عناصر فرهنگی و پدیده‌های اجتماعی موجود در شبکه ارتباطات درونی یک جامعه یا عوامل بیرونی کم‌کم دستخوش تغییر می‌شوند. نهادها در مقام عمل و ایفای نقش اجتماعی، در قالب مجموعه‌ای از مؤسسات و سازمان‌های مختلف تجلی و تبلور می‌یابند. مؤسسه (Association) گروه سازمان یافته‌ای از اشخاص است که وظیفه آنها اجرای یک یا چند کارکرد نهادی است. مؤسسه معمولاً دارای سازمان رسمی مرکب از اساسنامه، منشور، نظامنامه، کارکنان معین، ضوابط مشخص برای عضویت و مقرراتی برای تعویض اعضا و کارکنان است: مؤسسات، شرایط لازم برای اجرای کارکردهای نهادی را فراهم می‌آورند.^۸

توصیف کلی نهاد

نهادهای اجتماعی به دلیل هویت انتزاعی - و البته دارای منشأ انتزاع عینی - غالباً از طریق ویژگی‌ها و معرفه‌هایی، از پدیده‌های مشابه تمایز می‌یابند. برخی از عمده‌ترین ویژگی‌های نهاد عبارت‌اند از:

- به لحاظ هستی‌شناختی، هر دنیای نهادی به مثابه یک واقعیت عینی به تجربه درمی‌آید؛ دارای تاریخی است که قدمت آن به پیش از تولد فرد می‌رسد، و حافظه فرد را به آن راهی نیست؛ قبل از تولد او وجود داشته و پس از مرگ وی نیز وجود خواهد داشت. خود این تاریخ، به عنوان سنت نهادی موجود، دارای صفت عینیت است. نهادها به منزله حقایق عینی و تاریخی، به صورت واقعیاتی انکارناپذیر در برابر فرد قرار می‌گیرند. نهادها با واقعیت پابرجایشان، بیرون از وجود فرد، وجود دارند. آنها در مقابل تلاش‌های او برای

تغییر دادن یا نادیده گرفتنشان مقاومت می‌ورزند. نهادها، هم به خودی خود، به اعتبار حقیقت وجودیشان و هم از طریق سازوکارهای کنترلی که معمولاً به مهم‌ترین آنها پیوسته است، قدرت فشار آورنده‌ای بر فرد دارند. به بیان دیگر، نهادها غالباً به عنوان واقعیت‌های متمایز از ذهن، فهم و کنترل انسان‌ها و تسامحاً به مثابه پدیده‌های شبه‌فیزیکی انگاشته می‌شوند.

- به لحاظ محدوده و گستره قلمرو، نهادها تقریباً همه کنش‌های اجتماعی افراد، گروه‌ها و سازمان‌ها را دربرمی‌گیرند و شاید نتوان رفتاری یافت که درعین عمومیت، کثرت وقوع، تکرارپذیری و معطوف بودن به نیازها و ضرورت‌های مشترک، از داشتن الگو و چارچوب نهادی و نظم ساختی به دور مانده باشد. نهادها، علاوه بر پهنایی و گستره شمول، به دلیل درهم تنیدگی و ارتباطات متقابل با یکدیگر و با سایر پدیده‌ها و رویدادهای اجتماعی، همواره در معرض تأثیر و تأثرات مختلفی قرار دارند. الگوهای رفتاری نهادی شده به دلیل تنوع و قابلیت‌های ترکیبی مختلف، آن‌چنان متعدد و متکثرند که به راحتی نمی‌توان آنها را در قالب‌های مفهومی مشخصی دسته‌بندی کرد. با این حال، جامعه‌شناسان با محوریت نیازهای شناخته‌شده و به ظهوررسیده افراد در زندگی اجتماعی، موجودیت‌های نهادی را به دو دسته نهاد‌های اولی و ثانوی تقسیم کرده و برای هر یک گونه‌های دارای کمیت و کیفیت متغیری را برشمرده‌اند.

- هر یک از نهادها، از ساختار و کارکرد مشخصی برخوردارند و به طیفی از نیازها پاسخ می‌گویند. نقش و مأموریت کارکردی نهادها در جوامع مختلف و در یک جامعه در ادوار مختلف، متفاوت است. نهادهای هر جامعه معمولاً تحت تأثیر وقوع برخی تحولات ساختاری و زمینه‌ای، بروز نیازها و ضرورت‌های جدید و متقابلاً ظهور سازوکاری نهادی جدید، دستخوش قبض و بسط کارکردی می‌شوند و هر نهاد ممکن است بخشی از کارکردهای خود را کم‌کم به نهادهای دیگر واگذارد یا کارکردهای دیگری را عهده‌دار شود. در مواردی نیز ممکن است برخی کارکردها، از فهرست ضرورت‌ها و مطالبات اجتماعی حذف شوند و نهادهای مربوط نیز در صورت فقدان کارکرد، از ساحت هستی محو گردند.

- نهادهای موجود در یک جامعه به دلیل وابستگی و ارتباط متقابل ساختی و کارکردی، جهت‌یابی در مسیر مصالح نسبتاً مشترک، عمل در جهت تقویت ارزش‌ها و آرمان‌های مشترک، منعکس‌ساختن اهداف، اولویت‌ها و مطالبات همگانی و... از جهات و ابعاد مختلفی به یکدیگر پیوند خورده‌اند. برای مثال، یک جامعه دارای اقتصاد سرمایه‌داری، در

صورت توازن ساختاری، نظام سیاسی، فرهنگی و اعتقادی حامی نظام سرمایه‌داری خواهد داشت. نظام آموزشی آن نیز رقابت را تشویق می‌کند و برتری سرمایه‌داری را آموزش می‌دهد و...! درهم تنیدگی و کنش متقابل نهادها در درون جامعه موجب می‌شود تا هر یک در جهت تقویت و تأیید دیگری عمل کند. نهادها به دلیل اقتضائات و کارکردهای مختلف، تعارضات، تقابلات و ناهمخوانی‌هایی نیز در مقام عمل با یکدیگر دارند.

- نهادها، همچون سایر اجزا و عناصر محوری جامعه، بدون پذیرش و توافق جمعی یا اکثری، التزام عملی به متابعت و بازآفرینی ضمنی و مستمر آنها در قالب‌های رفتاری، نظارت و مراقبت جمعی از نفوذ عناصر ناهمگون و... امکان تحقق و بقای عینی ندارند. راز موجودیت مداوم واقعیت‌های نهادین به طور ساده این است که افرادی مستقیماً در آن درگیرند و تعداد معتناهی از اعضای اجتماع مربوط، شناخت و پذیرششان از وجود چنین واقعیت‌هایی ادامه می‌یابد. قدرت نهادی، وابسته به توافق مشترک اعضا است. اگر شمار معتناهی از اعضا از پذیرش آنها امتناع ورزند، از هم می‌پاشند. واقعیت نهادین، تنها از رهگذر پذیرش و به رسمیت شناختن جمعی ساخته می‌شود و هنگامی که افراد از این کار خودداری کنند، آن قدرت نیز محو می‌شود.

- نهادها محصول مستقیم و غیرمستقیم قرار دادهای اجتماعی‌اند. قراردادهای اجتماعی و سلوک عملی مستمر متوافقانه جمعی، عامل بسیار مهمی در شکل‌گیری، حفظ و استمرار نهادهای اجتماعی شمرده می‌شوند. اگر چنین بنیادهایی ساخته و پرداخته انسان‌ها تلقی شوند، قاعدتاً با خواست و اراده آگاهانه و ناآگاهانه جمعی نیز می‌توانند اصلاح شوند یا تغییر کنند. برخی از اشکال قدرت و زور نیز ممکن است به حفظ و اقتدار نهادها یا ایجاد تغییر در آنها، به شیوه‌های مختلف مدد رسانند و اعضا را به رغم خواست، به هم‌نواپی و همسویی ترغیب کنند. عنصر «تبلیغ» در این خصوص نقش محوری دارد.

- نهادها به اعتبار عناصر تشکیل‌دهنده به دو دسته رسمی و غیررسمی تقسیم می‌شوند. این تمایز به تمایز قانون از شیوه‌های قومی برمی‌گردد. قوانین، هنجارهای رسمی و قواعد رفتاری مصوبی هستند که دولت و مراجع ذی‌صلاح تقنینی وضع و ابلاغ کرده‌اند و مجازات‌هایی نیز برای نقض آنها تعیین شده است. تفاوت بارز قانون از شیوه‌های قومی در وضوح و صراحت، تدوین و تصویب، تنوع و تکثر، تناسب با نیازها و تغییرات اجتماعی است. قوانین محدودیت‌هایی نیز دارند و به طور مؤثر تنها قادر به تنظیم رفتارهای آشکار -

در مقابل افکار و احساسات - هستند. براین اساس، هر یک از نهادها متضمن عناصر رسمی و غیررسمی یا ترکیبی از قوانین و شیوه‌های قومی با نسبت‌های مختلفی هستند.

- نهادها هر چند به مثابه ابزار حفظ و انتقال معانی و ارزش‌های فرهنگی شمرده می‌شوند، گاه در شرایطی خود به مثابه هدف تلقی و نقش ابزاری آنها فراموش می‌شود. تناسب هر نهاد با اهداف منظور براساس عقلانیت ابزاری تشخیص داده می‌شود. گاه یک نهاد به رغم از دست دادن کارکردها، صرفاً به دلیل صبغه تاریخی و انس ذهنی باقی می‌ماند. در چنین مواردی است که گویا موجودیت نهادی، خود فی نفسه اصالت یافته است.

- رابطه میان انسان صانع و دنیای اجتماعی مصنوع از جمله نهادها، همواره رابطه‌ای دیالکتیکی است. افراد جامعه، از رهگذر عمل مستمر و سلوک جمعی برپایه نهادها، تلویحاً آنها را بازتولید و به اقتضای نیازها و ضرورت‌ها، آنها را جرح و تعدیل می‌کنند. نهادها نیز از طریق فرایند جامعه‌پذیری در افراد درونی شده، به لایه‌های ذهنی و شخصیتی آنها نفوذ می‌یابند و به بخشی از دنیای وجودی آنها تبدیل می‌شوند. هر نهاد، به لحاظ هنجاری، فرصت‌ها و محدودیت‌هایی برای کنش افراد فراهم می‌سازد.^{۱۱}

عوامل موثر در شکل‌گیری نهادها

از نظر جامعه‌شناسان، ایجاد و استمرار جامعه، محصول فرایندهای پیچیده و چندلایه کنش‌های متقابل نمادین اعضا در گستره افقی و عمودی حیات جمعی است. این فرایندها رفته‌رفته به شکل‌گیری الگوها و عادت‌واره‌هایی انجامیده است. مجموع الگوهای ناشی از ارتباطات درهم تنیده مستمر به عنوان برساخته‌های زیست جهان مشترک ذیل سه واقعیت به هم پیوسته با عنوان فرهنگ، ساختار اجتماعی و نهادهای اجتماعی جای داده می‌شوند.

به عبارت دیگر نهادها زمانی شکل می‌گیرند که نمونه‌سازی‌های متقابلی از اعمال عادی شده انواع عمل‌کنندگان وجود داشته باشد. در نهادها آنچه باید بر آن تأکید کرد همانا تقابل نمونه‌سازی‌های نهادی و نمونه‌ای بودن نه تنها اعمال بلکه عمل‌کنندگان است. نمونه‌سازی‌های اعمال عادی شده‌ای که نهادها را تشکیل می‌دهند، همیشه نمونه‌سازی‌های مشترک‌اند... نهادها، هم از افراد عمل‌کننده و هم از اعمال فردی نمونه‌سازی می‌کنند... نهادها، همچنین به تاریخ‌مندی و نظارت (=کنترل) دلالت می‌کنند. نهادها یا همان نمونه‌سازی‌های متقابل، در جریان یک تاریخ مشترک ساخته می‌شوند. آنها را نمی‌توان در

یک آن پدید آورد. از این رو، نهادها محصولاتی تاریخی هستند. درک مناسب و کافی هر نهاد بدون درک فرایندی تاریخی که نهاد در آن به وجود می‌آید، ناممکن است.^{۱۲} هر نهاد به مثابه یک هیئت تألیفی از مجموعه متنوعی از عناصر فرهنگی تحت عنوان شیوه‌های قومی و عرفیات ترکیب یافته و بخشی از آن به شمار می‌روند. شیوه‌های قومی در کل، الگوهای رفتاری حاکم بر زندگی روزمره و تعاملات یکنواخت ما با دیگران هستند.^{۱۳} عرفیات، شامل آن دسته از قواعد عمده رفتاری‌اند که جامعه آنها را اساسی و بنیادین می‌داند. عرفیات الزام‌آورند و ضمانت اجرایی آنها در مقایسه با شیوه‌های قومی، محتوای عاطفی شدیدتری دارد.^{۱۴}

علاوه بر شیوه‌های قومی و عرفیات، قوانین مدون نیز بخشی دیگر از عناصر تشکیل‌دهنده نهادها به ویژه در جوامع پیشرفته‌اند. گفتنی است که عامل زیرساختی مؤثر در ایجاد انگیزه و برانگیختن به کنش اجتماعی، در وهله اول نیاز است و اقدام جمعی برای تأمین نیازهای مشترک رفته‌رفته به شکل‌گیری الگوها و شیوه‌های پذیرفته شده‌ای انجامید که از آن به «نهاد» تعبیر می‌شود. از این رو، مفهوم محوری مسبق بر مفهوم نهاد که همواره و به صورتی جدایی‌ناپذیر آن را همراهی می‌کند، مفهوم «نیاز» است.

کارکرد نهادها (کارکردهای عام)

فلسفه وجودی نهادها پاسخ‌گویی به نیازهای اجتماعی است. در اینجا برخی از مهم‌ترین کارکردها و نتایج حاصل از شکل‌گیری نهادها اشاره می‌شود:

- **شکل‌گیری و بقای جامعه:** شکل‌گیری و قوام جامعه تا حد زیاد به وجود و عملکرد نهادهای اصلی آن بستگی دارد. عملکرد منظم نهادها، پایداری جامعه را تضمین می‌کند. نسل‌های متوالی، هرچند به اقتضای نیاز و شرایط زیستی خود ممکن است، تنظیمات نهادی موروثی را تغییر دهند و تجربیات خویش را بدان بیفزایند. این تغییرات آن چنان نیست که اتصال و پیوستگی میان نسلی را برهم زند و تسلسل جامعه را در استمرار تاریخ مخدوش سازد. از این رو، نهادها، همواره یکی از عوامل مهم پیوند و اتصال زندگی اجتماعی در طول یا زمان و در عرض یا مکان هستند.

- **اعطای معنا به کنش‌های انسانی:** عمل اجتماعی تنها هنگامی که با قواعد نهادی انطباق داشته باشد، برای دیگران معنی‌دار و موجه خواهد بود. برای مثال، نهاد ازدواج با تعیین و

معرفی الگوهای مجاز و ممنوع همسریابی، به کنش‌های فردی معنای اجتماعی متناسب می‌بخشد. از این رو، برای اثبات بی‌معنایی یا ناشناخته‌بودن یک رفتار، همین بس که عرف جامعه و شیوه‌های مرسوم آن، از تأیید چنین رفتاری سرباز زنند. به بیان دیگر، نهادها، زمینه‌ها و ظروف اعتباری خاصی هستند که تنها بخشی از الگوهای رفتاری را تأیید می‌کنند و بدان اعتبار می‌بخشند.

– **ایجاد نظم هنجاری:** نهادها با ارائه الگوهای فکری، احساسی و رفتاری، فرد را به مسیرهای مشخص هدایت نظم و هماهنگی ایجاد می‌کنند و مسائل مستمری را که رویاروی جامعه قرار می‌گیرند حل می‌کنند.^{۱۵}

از این رو، نهادها یا الگوهای رفتاری پایدار عامل ایجاد انسجام هنجاری و نظم و ثبات جامعه شمرده می‌شوند. تنظیم هنجاری روابط بین واحدها بر مبنای اصول مشترک ارزشی، از طریق نهادینه‌شدن اجتماعی و فرهنگی میسر می‌شود.^{۱۶}

– **کنترل اجتماعی:** نهادها با ارائه الگوهای رفتاری از پیش تعریف‌شده، کنش مجاز را از غیر مجاز تفکیک کرده، مسیر انجام کنش را از میان مسیرهای محتمل تعیین و بدین وسیله افراد را در بسترهای خاصی برای نیل به هدف هدایت می‌کنند. هدایت‌یافتگی، عبارت دیگری از کنترل‌پذیری اجتماعی است. از این رو، ادعای اینکه بخشی از فعالیت آدمی به صورت نهادی درآمده، به معنای آن است که این بخش تحت کنترل جامعه قرار گرفته و فرد خواسته یا ناخواسته با سلیقه و پسند جمع همراه شده است. نهادها همچنین به لحاظ روانی چنین القا می‌کنند که رفتار نهادی‌شده بهترین رفتار ممکن است. تردیدی نیست که کنترل اجتماعی مسبوق و مبتنی بر قاعده‌مندی مشترک است. کنترل اجتماعی همچنین متضمن نیرویی مؤثر برای سازگاری میان افراد، تشویق به هم‌نوایی با الگوهای پذیرفته‌شده، کاهش اراده تخلف و بازداشتن از تبعیت الگوهای سلیقه‌ای و خود بنیاد است. کنترل‌پذیری اجتماعی، هم محصول نظم هنجاری است و هم خود به تقویت آن کمک می‌کند. در هر جامعه معمولاً سازوکارهای مختلف پاداش و تنبیه، اعم از رسمی و غیررسمی، برای اعمال کنترل طراحی و تمهید شده است. نظام کنترلی همواره مکمل فرایند جامعه‌پذیری و پدید آوردن همسویی بیشتر و انعطاف افراد در مقابل اراده جمعی است.

– **صرفه‌جویی در هزینه‌ها:** هریک از فعالیت‌های انسانی که بر اثر تکرار به صورت عادت در آمده و رفته‌رفته الگویی متعین یافته باشد، در هر مرحله با کمترین بذل انرژی

صورت عینی خواهد یافت. الگویابی و تثبیت الگوهای انضمامی در ذهن فرد به دلیل تمهید پیشین مقدمات به عمل فرد سرعت می‌بخشد و هزینه‌های ناشی از گزینش و رفع تردید را کاهش می‌دهد. به شکل عادت درآمدن کارها این نفع روانی مهم را دارد که انتخاب‌ها را محدود می‌سازد. سلطه عادت، شیوه‌های محتمل برای اجرای یک کار را در عمل به یک شیوه پذیرفته شده تقلیل می‌دهد. این امر فرد را از فشار همه گزینه‌های محتمل دیگر آزاد ساخته، به وی آرامش روانی می‌بخشد. ساختار غریزی منفعل و شکل‌نیافته انسان، در پرتو این عادت‌وارها، دچار نوعی تعین‌یابی و یک‌سویگی می‌شود. سلطه عادت همچنین جهت و نقشی اختصاصی برای فعالیت ایجاد می‌کند که ابزارهای زیستی آدمی فاقد آن است. عادت‌ی شدن سبب می‌شود تا انبوه هیجان‌هایی که از سائق‌های جهت‌نیافته و فاقد هدایت فرهنگی ناشی می‌شوند، تخفیف یابند. با ایجاد زمینه ثابتی که در آن ممکن است فعالیت انسان در اکثر اوقات با حداقل تصمیم‌گیری صورت پذیرد، نیروی تحرک بیشتری برای اتخاذ تصمیم در سایر موقعیت‌های ضروری، آزاد می‌گردد. به بیان دیگر، نهادها صورت‌های آماده‌شده روابط و نقش‌های اجتماعی از پیش موجود را در اختیار فرد قرار می‌دهند و شخص با یادگیری و نه ابداع این شیوه‌ها، فرصت و فراغت بیشتری برای شکوفایی استعدادها و ابتکارات شخصی خواهد داشت.^{۱۷}

- پیش‌بینی پذیری: الگوهای رفتاری تثبیت‌شده و تنظیمات نهادی مورد اعتنای اکثریت، رفتارهای محتمل افراد در موقعیت‌های مختلف و در واکنش به اعمال و کنش‌های دیگران را تا حد زیاد پیش‌بینی‌پذیر می‌سازد. نهادی‌شدن، همچنین سبب می‌شود تا رفتارهای خودانگیخته و پیش‌بینی‌ناپذیر، جای خود را به رفتارهای نظام‌یافته و پیش‌بینی‌پذیر بدهند. پیش‌بینی‌پذیری رفتارهای اجتماعی خود یکی از عوامل اساسی بقا، تعادل و نظم در جامعه است. از کارکردهای منفی ذکر شده برای نهادها، به سبب ضیق مجال و ضرورت‌نداشتن پرهیز می‌شود.

گونه‌شناسی نهادها

نهادها به اعتبارات مختلفی تقسیم شده‌اند: رسمی و الزام‌آور، در مقابل غیررسمی و غیرالزامی، فراگیر به گستره کل جامعه، ناحیه‌ای و منطقه‌ای، متضمن ارزش‌های والای اجتماعی، و متضمن ارزش‌های عادی و.... مهم‌ترین گونه‌شناسی نهادها تقسیم آنها به

نهادهای اصلی و اولی در مقابل نهادهای فرعی و ثانوی است. نهادهای اصلی در همه زمانها، همه مکانها و همه جوامع، هرچند با اشکال و صور مختلف، وجود داشته‌اند و به اصلی‌ترین نیازهای انسانی در جامعه پاسخ می‌گویند. نهادهای سیاسی، اقتصادی، آموزشی و پرورشی، دینی و خانواده از جمله نهادهای اصلی مورد وفاق جامعه‌شناسان‌اند. دسته دوم، نهادهای ثانوی‌اند که به نیازهای غیراولی و درجه دوم افراد در جامعه پاسخ می‌گویند. این دسته از نهادها به لحاظ کمی، تعداد مشخصی ندارند، و به لحاظ کیفی نیز سطوح و اشکال مختلفی دارند. این نهادها، برخلاف نهادهای اولی که در همه جوامع عمومیت دارند، در هر جامعه به تبع درجه رشد و میزان توسعه‌یافتگی، شرایط و وضعیت متفاوتی دارند. جوامع مدرن به دلیل فراغت نسبی از ارضای نیازهای اولی، زمینه بیشتری برای ظهور و شکوفایی این دسته نهادها فراهم ساخته‌اند. نهادهای تفریحی، بهداشتی، رفاهی، هنری و ورزشی از جمله مصادیق نهادهای ثانوی شمرده می‌شوند.^{۱۸}

«خانواده» و اصیل‌ترین نهاد شمرده می‌شود. در جوامع اولیه، خانواده همه کارکردهای مورد انتظار از سایر نهادها را تأمین می‌کرد. تولید و تربیت نسل، سازماندهی کار، نظارت اجتماعی، تأمین نیرو برای مبارزه با عوامل مزاحم و... از جمله کارکردهای خانواده در گذشته است. پیچیدگی تدریجی جامعه و طرح ضرورت‌های جدید، زمینه شکل‌گیری نهادهای مستقلی را یکی بعد از دیگری فراهم آورد.^{۱۹}

جامعه‌شناسان، در اینکه کدامی‌ک از نهادهای پنج‌گانه اولی در مقایسه با دیگر نهادها برتری نسبی دارند، و آیا اساساً می‌توان نهادها را برحسب درجه اهمیت رتبه‌بندی کرد، اتفاق نظر ندارند. در برخی جوامع خانواده، در بعضی اقتصاد، در شماری سیاست، در برخی دین و در پاره‌ای نیز ترکیبی مثلاً از اقتصاد و سیاست صدارت داشته است.

جامعه‌شناسان معمولاً، دو نهاد خانواده و دین را جزو نهادهای غیررسمی و مردمی به شمار می‌آورند؛ نهادهایی که در ایجاد همبستگی عمیق و شدید و حس تعلق میان اعضا نقش بیشتری دارند و در ایجاد پیوند عاطفی، به ویژه میان افراد خودی، نقش بی‌بدیلی دارند. نهادهای سیاست، اقتصاد و آموزش و پرورش در جامعه پیشرفته با هویت‌های سازمانی بیشتر رسمی و کمتر غیررسمی تبلور یافته‌اند. نمونه آرمانی این نهادها، داشتن ساختار، کارکرد و الزامات رفتاری و نقشی کاملاً رسمی است.

فرایند شکل‌گیری عینی نهادها

روشن است که کوچک‌ترین واحد اجتماعی محسوس، مشهود، نسبتاً منسجم، تکرارپذیر، رفتار اجتماعی یا کنش متقابل اجتماعی افراد در موقعیت‌های مختلف برای نیل به اهداف و غایات خاص است. تردیدی نیست که هویت، قوام، تداوم و تأمین نیازهای هر فرد، گروه و جامعه به کنش‌های متقابل اعضای آنها با یکدیگر و نیز ارتباط جوامع با یکدیگر است.

- افراد بر اساس مجموعه‌ای از ویژگی‌های زیستی، ظرفیت‌های فطری و غریزی، میراث فرهنگی و تجربه‌های زیستی در چرخه تعامل با یکدیگر وارد می‌شوند.

- کنش‌های متقابل اعضای جامعه به تدریج و در پرتو کسب تجارب مختلف به حصول مشترکاتی می‌انجامد که زمینه هم‌نواپی و روابط متراکم اجتماعی آنها را فراهم می‌سازد. شکل‌گیری تدریجی مجموعه متراکمی از باورها، دانش‌ها، ارزش‌ها، الگوها، احساسات، نمادها، عادات، رسوم، انتظارات و... مشترک و جمعی عمده‌ترین مفاهیم معرف این یافته‌ها در سیر تاریخی حیات جامعه و فرایند چند خطی ارتباطات اجتماعی است. مجموع متراکم این دستاوردهای جمعی تحت عنوان جامع «فرهنگ» جای داده می‌شود. دین نیز پس از نزول، رفته‌رفته از طریق نفوذ در روح و شخصیت افراد و جلوه‌نمایی در قالب‌های سلوک جمعی با عناصر فرهنگی و اجتماعی پیوند می‌خورد. از این رو، کنش اجتماعی انسان هم‌زمان از قابلیت‌ها و توانش‌های زیستی، ویژگی‌های روانی و شخصیتی و زمینه‌ها و عناصر اجتماعی و فرهنگی اثر می‌پذیرد و به عبارتی، جنبه‌های زیستی، شخصیتی و بافت اجتماعی در یک قالب ترکیبی، درکنش انسانی مشارکت می‌جویند و زمینه شکل‌گیری و تحقق آن را فراهم می‌سازند. درگیرودار این تعامل، جنبه‌های زیستی و شخصیتی انسان تحت تأثیر ارتباطات اجتماعی و استمرار کنش‌های متقابل شکل و جهت‌یافته شکوفا می‌شوند و فعلیت می‌یابند؛ و متقابلاً بافت اجتماعی و فرهنگی نیز در پرتو کنش‌های متقابل همواره تولید، بازتولید، نهادینه و ویرایش می‌شود.

یکی از عناصر محوری در کنش اجتماعی انسان، عنصر هنجاری است. رفتارهای ما، از هنجارها، قواعد، الگوهایی که نقش راهنما برای ما دارند، اثر می‌پذیرند. طرز فکر، نوع لباس، نحوه آرایش، لحن گفتار، ذائقه غذایی، اظهار غم و شادی، ابراز لطف و خشم انسان‌ها همگی تحت تأثیر قواعد، الگوها و استانداردهای مورد پذیرش جمع شکل می‌گیرد. این قواعد را ما از جامعه اخذ می‌کنیم و سهم خلاقیت ما در این خصوص اندک

است. از این رو، کنش‌های ما الزاما باید بر حسب هنجارها یا قواعد جمعی هدایت شوند. کلمات، حرکات، اداه‌ها و رفتارهای ما باید معنای یکسانی برای خود و دیگران داشته باشند تا کنش متقابل صورت پذیرد. از این رو، توافق جمعی بر مجموعه‌ای از هنجارها برای نظم‌یابی رفتارهای مشترک ضرورت اجتناب‌ناپذیر دارد. پس کنش انسان بدین دلیل اجتماعی است که در ساخت اجتماعی ریشه دارد، به وسیله هنجارها و قواعد جمعی مشترک هدایت می‌شود و در یک موقعیت اجتماعی اتفاق می‌افتد.

- کنش انسانی علاوه بر اثرپذیری از خصوصیات، ویژگی‌ها و سازوکار زیستی، شخصیتی، اجتماعی و فرهنگی از محیط طبیعی و فیزیکی یعنی محیط عمل‌کنشگر نیز اثر می‌پذیرد. این محیط شامل اشیای مادی، شرایط اقلیمی، جغرافیایی، مکان‌شناختی، ابزارها و امکانات موجود و در دسترس است. کنشگر انسانی، محیط فیزیکی را حس می‌کند، با آن ارتباط برقرار می‌کند، در آن دخیل و تصرف می‌کند، امکانات آن را در جهت اهداف خود به کار می‌گیرد و متقابلاً از آن اثر می‌پذیرد.

از مجموع مباحث پیش‌گفته روشن شد که کنش انسان عموماً در چهار زمینه ریشه دارد. به بیان دیگر، کنش انسانی برآیند و محصول تعامل چهار زمینه یا چهار خرده‌نظام است: ارگانیسم زیستی، نظام روانی یا شخصیتی، نظام اجتماعی، و نظام فرهنگی. این چهار زمینه در واقعیت امر روابط بسیار پیچیده و در هم تنیده‌ای دارند و شبکه‌ای از وابستگی‌های متقابل میان آنها وجود دارد.

مراد از ارگانیسم زیستی یا سیستم جسمی و بدنی آن بخش از فعالیت‌های ارگانیسم است که به نوعی به رفتارهای معنادار کنشگران مربوط می‌شود. مراد از شخصیت، بخش ساخت‌یافته روانی کنشگر است که تحت تأثیر درونی‌شدن باورها، ارزش‌ها، هنجارها، نگرش‌ها، دانش‌ها، مهارت‌ها و... از طریق فرایند جامعه‌پذیری یا اجتماعی‌شدن، شکل و قوام یافته و اثر پذیرفته است. این بخش مسئولیت تأمین انگیزه‌های لازم برای کنش اجتماعی، گزینش اهداف و وسایل پذیرفته‌شده، بسیج انرژی‌ها در جهت رسیدن به هدف‌های مورد نظر، کسب آمادگی لازم برای ایفای نقش‌های محول و هماهنگی با اقتضائات نظام اجتماعی و ضرورت‌ها و الزامات عصری و... را بر عهده دارد.

«نظام اجتماعی» به شرایط در برگیرنده و «محیط» بر کنش متقابل واقعی افراد انسانی اطلاق می‌شود که در چارچوب جماعات و گروه‌ها و از طریق سازمان‌های اجتماعی عمل

می‌کند. این نظام میان اعضای جامعه براساس مجموعه‌ای از اصول و معیارهای مشترک دریافتی از نظام فرهنگی همبستگی و هماهنگی ایجاد می‌کند، وفاداری به اصول و پیمانانه را پدید می‌آورد، حدود آزادی عمل را تعیین می‌کند، رفتارهای بایسته و نابایسته در هر موقعیت را متناسب با اقتضائات فرهنگی مشخص می‌سازد، نظام نقش‌ها را متناسب با پایگاه‌های اجتماعی تعیین و تعریف می‌کند، نظارت و کنترل رسمی و غیررسمی خود را بر فرایند کلی امور اعمال می‌کند، نظام پاداش و تنبیه را متناسب با میزان سازگاری و ناسازگاری افراد با معیارها و انتظارات اجتماعی تأمین می‌کند، شبکه ارتباطات درونی و بیرونی را طراحی و تنظیم می‌کند، ساز و کارهای لازم را برای بهبود هرچه بیشتر زندگی اجتماعی مستمر فراهم می‌آورد، موانع و آسیب‌های اجتماعی را رفع و رجوع می‌کند، شرایط لازم را برای تولید نسل جایگزین فراهم می‌سازد، فرهنگ جامعه را به مثابه میراث پیشینیان به آنها منتقل می‌سازد و بدین وسیله ارتباط میان نسلی را در یک تسلسل تاریخی و توالی خطی فراهم می‌آورد و...

نظام اجتماعی در تلقی مذکور متضمن همه سازوکارها، زیرساخت‌ها، چارچوب‌ها، طرح‌واره‌های کلان، بسترسازی‌های گسترده و شبکه‌های در هم تنیده و به هم مرتبطی است که در زبان جامعه‌شناسی از آنها به «نهادهای و ساختارها» تعبیر می‌شود. نظام اجتماعی به معنای مذکور واقعیتی بیشتر تحلیلی و انتزاعی است و با «جامعه» که بیشتر ناظر به واقعیت‌های عینی است - متمایز می‌باشد. البته در برخی دیدگاه‌ها، جامعه همان نظام اجتماعی و به بیانی، بزرگ‌ترین نظام اجتماعی است که فرد بدان تعلق دارد و در ضمن آن دهها و صدها نظام اجتماعی ریز و درشت تعبیه شده است.

نظام فرهنگی یا فرهنگ نیز به مجموعه به هم پیوسته و نسبتاً منسجمی از باورها، دانش‌ها، ارزش‌ها، هنجارها، ایدئولوژی‌ها، نگرش‌ها، نمادها و آیین‌هایی اطلاق می‌شود که از یک سو در قالب نهادهای اجتماعی و از سوی دیگر در ساختارهای شخصیتی افراد جاسازی شده‌اند. در سطح خرد، هر کنش اجتماعی از مجموعه مذکور الهام می‌گیرد و تحت تأثیر آن ایجاد می‌شود. نظام فرهنگی، الگوهای کنش را در سطح خرد و کلان تولید و حفظ می‌کند. فرهنگ از رهگذر ارزش‌ها، هنجارها، آرمان‌ها و ایدئولوژی‌هایی که به کنشگران اجتماعی پیشنهاد یا تحمیل می‌کند، انگیزه و آمادگی لازم برای کنش را در آنها فراهم و کنش آنها را هدایت می‌کند.

دو نظام شخصیت و ارگانیزم زیستی، در سطح فردی و دو نظام اجتماعی و فرهنگی در سطح اجتماع مطرح‌اند. از این‌رو، واقعیت یا دنیای اجتماعی به طور تحلیلی در دو نظام اجتماعی و فرهنگی خلاصه می‌شود.

این چهار خرده‌نظام در یک چینش سلسله مراتبی و به هم پیوسته بایکدیگر ارتباط متقابل دارند. در بالاترین مرتبه این سلسله مراتب، نظام فرهنگی جای دارد و محتوای نظام اجتماعی و نظام شخصیتی را تعیین می‌کند و با واسطه هدایت نظام ارگانیکی انسان را برعهده دارد. نظام زیستی، فرمان‌های نظام شخصیت و به تبع آن نظام اجتماعی و فرهنگی را عینیت می‌بخشد. از این‌رو، نظام فرهنگی بر نظام اجتماعی، نظام اجتماعی بر نظام شخصیت و نظام شخصیت بر نظام زیستی کنترل و تسلط دارد. به بیان دیگر، نظام فرهنگی از طریق نظام اجتماعی به ساختار شخصیت افراد و از طریق آن، به حوزه کنش انسان‌ها راه می‌یابد. جامعه یا نظام اجتماعی کلان به واقع محصول ترکیب نظام فرهنگی و نظام اجتماعی در قالب‌های نهادی و ساختارهای کلان است که کنشگران در ضمن و در چارچوب آن عمل می‌کنند.

همه سرمایه‌ها و میراث فرهنگی و اجتماعی، اعم از باورها، دانش‌ها، ارزش‌ها، هنجارها، رسوم، مهارت‌ها و...، از طریق فرایند معروف به «جامعه‌پذیری» از نسلی به نسلی منتقل و در ساختار شخصیتی آنها درونی می‌شود. هر نسل با دریافت سرمایه‌ها و میراث فرهنگی و اجتماعی پیشینیان خود، زندگی خویش را در استمرار حیات آنها جهت می‌دهد و این مجموعه را در پرتو حیات خویش، بازتولید، پالایش و ویرایش و متناسب با نیازهای زمان خود جرح و تعدیل می‌کند. فرایند «جامعه‌پذیری» اتصال و پیوستگی نسل‌های مختلف یک جامعه را در فرایند تاریخی و چینش خطی آنها حفظ می‌کند.

آنچه تا کنون گفته شد، سیر از سطح خرد به سطح کلان بود. همین مسیر را می‌توان از سطح کلان به سطح خرد نیز تعقیب نمود. در این سطح، کلیت‌های اجتماعی - همچون نهادها، سازمانها، گروه‌ها، طبقات و جامعه کل - و به بیان دیگر، الگوهای مشترک، الگوهای کلان، زیرساخت‌ها و چارچوب‌های تثبیت‌شده اجتماعی که با واسطه الهام‌بخش افراد در کنش‌های اجتماعی هستند، در کانون بحث و تحلیل قرار می‌گیرد. به سخن دیگر، در بخش اول از سطح رفتار و فرد و در این بخش از سطح نهادها و جماعات و نظام عمومی کنش بحث می‌شود.

نظام عمومی کنش، شبکه‌ای از روابط متقابل یا نظامی از اصول و معیارهای حاکم بر تعاملات مشترک میان کنشگران مختلف، اعم از افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها، احزاب و دولت‌ها است. معیارهای کنش نظام ارزش‌ها - در سطح کلی و ذهنی - و نظام هنجارها - در شکل عینی‌اند. به بیان دیگر، باورها و ارزش‌ها در قالب هنجارها (= قوانین، اخلاقیات، آداب و رسوم و شیوه‌های قومی) تجلی می‌یابند. هنجارهای ترجمان عینی ارزش‌ها هستند. از این‌رو، همه کنشگران اعم از افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها و کل جامعه در درون دو جهان ارزش‌ها و هنجارها حرکت می‌کنند. بر همین اساس می‌توان گفت که عامل اشتراک یک جمع، عناصر فکری آنها یعنی باورها، ارزش‌ها، هنجارها، نگرش‌ها، و نمادهای مشترک میان آنها است. اشخاص تنها با تکیه بر این عناصر و از طریق آنها می‌توانند با یکدیگر ارتباط برقرار و تعامل کنند. از این‌رو، هر فرد ناگزیر به یک گروه، جمع و جامعه وابسته خواهد بود و منطبق تعاملی خود را از فرهنگ حاکم بر جمع می‌گیرد. مجموع عناصر مشترکی که سبب وحدت و همبستگی و همخوانی نسبی میان مجموعه‌ای از افراد در قالب یک کل اجتماعی می‌شود، «فرهنگ» نام دارد.

فرهنگ تمام فعالیت‌های بشری، اعم از معرفتی، عاطفی، احساسی و حرکتی، را دربرمی‌گیرد. این شیوه‌های تفکر، احساس و عمل می‌تواند کم‌وبیش رسمی و قاعده‌مند یا کمتر رسمی و عادی باشند. فرهنگ از طریق فرایند جامعه‌پذیری از نسلی به نسلی منتقل می‌شود و به مثابه غریزه اجتماعی و طبیعت ثانوی عمل می‌کند. فرهنگ همانند اقیانوسی است که افراد ناخودآگاه در آن غوطه می‌خورند، از آن استفاده می‌کنند و حیات اجتماعی خویش را در پرتو آن سامان می‌دهند.

فرهنگ علاوه بر شکل‌دهی به نهادهای اجتماعی و تأمین درون‌مایه‌های آنها، کارکردهای روانی نیز دارد. شکوفاسازی استعدادها یا احیاناً سرکوب آنها، جهت‌دهی به شخصیت و تمایلات افراد، تأمین اشکال تفکر، شیوه‌های بیان احساس و وسایل ارضای تمایلات و نیازهای طبیعی آنها و... بخشی از کارکردهای عام فرهنگ محسوب می‌شوند. انسان از طریق فرهنگ، با خود و محیط طبیعی و اجتماعی اش ارتباط برقرار می‌کند و احساسات، تمایلات و کشش‌های درونی خود را کنترل می‌نماید و پدیده‌ها و امکانات محیطی را متناسب با خواسته‌ها، احتیاجات و اهداف خود به کار می‌گیرد. سه نظام

اجتماعی، فرهنگی و روانی به ضمیمه نظام زیستی در تمام کنش‌های اجتماعی انسان حضور و مشارکت دارند و از عناصر رکنی و مقوم این کنش‌ها شمرده می‌شوند.

این سه نظام، چنان‌که پیش‌تر بیان شد، تنها به صورت تحلیلی و ذهنی از هم متمایزند، اما در واقعیت امر، هیچ‌یک قائم به ذات، بسته یا فی‌نفسه کامل نیستند. به بیان دیگر، هر نظام در مقام شکل‌گیری، عمل و تأمین کارکردهای مورد نظر، به دو نظام دیگر احتیاج دارد. نظام اجتماعی، بدون نظام فرهنگی که تأمین‌کننده درون‌مایه آن است وجود نخواهد داشت و نمی‌تواند به نظام نقش‌ها و کنش‌ها سازمان بدهد. فرهنگ نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد مگر آنکه به طور دائم در بافت کنش متقابل اجتماعی که هم شرط و هم نتیجه آن است همواره خود را باز آفرینی کند. و سرانجام شخصیت و ارگانسیم زیستی که در کنش‌های اجتماعی نقش هدایتی، تحریکی و اجرایی یا فکری، احساسی و رفتاری دارد و در موقعیت‌های مختلف اجتماعی به ایفای نقش‌های محول و مورد انتظار می‌پردازد.

- دو نظام اجتماعی و فرهنگی هرچند در تحلیل از یکدیگر متمایزند، در واقعیت امر یعنی سازمان اجتماعی به هم بافته شده و از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند. یک نظام اجتماعی نمی‌تواند بدون یک نظام فرهنگی وجود داشته باشد؛ چراکه نظام فرهنگی، عناصر نمادین اساسی را برای نظام اجتماعی فراهم می‌سازد. به عبارتی، محتوا، درون‌مایه و عناصر تشکیل‌دهنده یک نظام اجتماعی از نظام فرهنگی اخذ و اقتباس می‌شود. نظام فرهنگی به واقع روح نظام اجتماعی است. متقابلاً نظام فرهنگی نیز بدون نظام اجتماعی فاقد تحقق، تحرک و اثرگذاری خواهد بود.

به هم پیوستگی یا درهم‌آمیختگی این دو نظام از طریق فرایند معروف به «نهادی شدن» اتفاق می‌افتد. نهادی شدن (Institutionalisation) واقعیتی است که این دو نظام را اندک‌اندک به هم پیوند می‌دهد و در قالب هویت‌های ترکیبی خاص متبلور می‌سازد. نهادی شدن در واقع عینیت‌یابی و تجلی عناصر عام فرهنگی (باورها، ارزشها، نگرشها، هنجارها، نمادها) در قالب کنش‌ها و نقش‌های افراد و گروههاست. به عبارت دیگر، نهادی شدن، کاربردی ساختن، تثبیت شدگی یا ساخت‌یابی عناصر فرهنگی در قالب‌های عینی نظام اجتماعی است.

از آنجا که ساخت در الگوهای نهادی شده وجود دارد، پس نسبتاً ثابت است. از این‌رو، ساخت به آن دسته از عناصر نسبتاً ثابت سازمان اجتماعی اطلاق می‌شود. تذکر این نکته

لازم است که عناصر نظام اجتماعی به مرور زمان و به آهستگی دستخوش تغییر می‌شوند و در نتیجه، ساخت‌های مجددی به ظهور می‌رسند.
اجزای نهادی شده و ساخت‌یافته - یا عناصر نسبتاً ثابت - نظام اجتماعی بر چهار دسته‌اند:

۱. جماعات و گروه‌های کنشگر که بر اساس باورها، ارزش‌ها، ایدئولوژی‌های معین تجمع یافته و با استمرار تعامل خود، آنها را نهادی ساخته‌اند.
 ۲. نقش‌ها یا نظام وظایف و مسئولیت‌ها و انتظارات از دارندگان پایگاه‌های مختلف اجتماعی که شیوه‌های مشارکت افراد در گروه‌های مختلف نظام را معین می‌کند؛ برای مثال، نقش پدر، در خانواده یا نقش معلم در مدرسه. نظام نقش‌ها معمولاً بر نظام تقسیم کار کلان اجتماعی استوار است.
 ۳. ارزش‌ها یا تمایلات مطلوب و جهت‌گیری‌های ترجیحی نظام اجتماعی یا بایدهای برآمده از باورها و آرمان‌ها و به عبارتی، کمال مطلوب‌هایی که باید باشد، باید انجام پذیرد، باید بشود؛
 ۴. هنجارها، الگوها، قواعد رفتاری یا رفتارهای پسندیده و مرجح (که در قالب مجموعه قوانین، اخلاقیات، آداب و رسوم و احکام شرعی صورت‌بندی شده است).
در هر جامعه، مجموعه ارزش‌های پذیرفته‌شده جمعی در قالب هنجارها و الگوهای رفتار متجلی می‌شوند و ارزش‌های تبدیل‌نشده بیشتر به صورت باور و آرمان باقی می‌مانند. به بیان دیگر، هنجارها همان ارزش‌های صورت‌بندی شده‌اند؛ از این‌رو، در یک فرایند نه چندان روشن باورها به ارزش‌ها، ارزش‌ها به هنجارها و هنجارها به رفتارها تبدیل می‌شوند. فرهنگ یا اشکال نهادی‌شده فرهنگ از طریق این چهار مجرا در قالب زندگی ملموس و محسوس یک جامعه و اعضای آن تحقق و تجلی می‌یابد. در واقع، از طریق این کانال‌ها، فرهنگ یک جامعه معین و مستمراً باز تولید می‌شود.
- روند نهادی‌شدن در قالب «مجموعه‌های ساختی» تحت عنوان «نهادهای اجتماعی» تجلی می‌یابند. در هر ساخت، چهار عنصر محوری مذکور را می‌توان به صورت ترکیب یافته ملاحظه کرد. از این‌رو، نهادها مجموعه به هم پیوسته و نسبتاً ثابتی از ارزش‌ها، هنجارها، نقش‌ها هستند که برای تأمین نیازهای فردی و اجتماعی افراد در جامعه به مرور زمان به گونه خاص به هم پیوند خورده و در جامعه به مثابه زیرساخت‌ها، الگوهای کلان و

چارچوب‌های هدایت‌گر تثبیت شده‌اند. گفتنی است که نهادها به هنگام عینیت‌یابی در قالب مؤسسات و سازمان‌ها، به حضورکنشگران و مجموعه‌ای از تأسیسات نیازمند خواهد بود.

از میان این چهار عنصر ساختی نظام ارزش‌ها و نظام هنجارها، در بالای سلسله مراتب و نظام نقش‌ها و کنشگران در پایین سلسله مراتب جای می‌گیرند. ارزش‌ها و هنجارها به لحاظ محتوا و بیان نمادین به نظام فرهنگی، و به لحاظ نقشی که در جهت‌دهی و کنترل کنش‌های اجتماعی دارند، به نظام اجتماعی تعلق دارند. پس ترکیب این عناصر چهار گانه (نظام ارزش‌ها، نظام هنجارها، نظام نقش‌ها و کنشگران) با نسبت‌های مختلف، سازنده «نهادهای اجتماعی» است و به عبارتی نهادها محصول ترکیب این عناصرند. این صورتبندی‌های نهادی در یک تقسیم‌بندی کلان به تبع نیازهای انسان به دو دسته کلی دسته‌بندی می‌شوند: نهادهای اولی که به نیازهای اولی افراد در جامعه پاسخ می‌دهند و نهادهای ثانوی (یا غیر اولی) که به نیازهای درجه دوم افراد پاسخ می‌دهند.

تقریباً پنج صورتبندی اصیل از این مجموعه مورد اتفاق جامعه‌شناسان قرار گرفته که از آنها به «نهادهای اولیه» تعبیر می‌شود و ده‌ها و صدها صورتبندی فرعی و درجه دوم نیز وجود دارد که از آنها به «نهادهای ثانوی» تعبیر می‌شود. پس در هر جامعه دست‌کم پنج نهاد اولی و تعداد قابل توجهی نهاد ثانوی وجود دارد.

نهادهای اولی به نیازهای ضروری پاسخ می‌دهند که جامعه بدون تأمین ضابطه‌مند آنها امکان بقا نخواهد داشت. نهادهای اولی را گاه «ضرورت‌های کارکردی جامعه» نام نهاده‌اند؛ یعنی نهادهایی که بدون آنها، فرایند شکل‌گیری، قوام و استمرار جامعه غیرممکن خواهد شد.

نهادهای فرعی یا ثانوی به نیازهای درجه دوم پاسخ می‌دهند. که معمولاً بعد از ارضای نیازهای اولی زمینه طرح می‌یابند. جوامع در داشتن نهادهای ثانوی وضعیت متفاوت دارند. برخی نهادهای ثانوی در وضعیت موجود مختص جوامع پیشرفته است. جوامع توسعه‌نیافته و عقب‌مانده به دلیل درگیر شدن و فراغت‌نیافتن از تأمین نیازهای نخستین، کمتر به مطالبات ثانوی و نهادهای مربوط آن احساس نیاز می‌کنند. نهادهای اداری، ورزشی، تفریحی، شهری، خدماتی و... از جمله نهادهای ثانوی‌اند. این نهادها، هرچند ممکن است اهمیت نقش بسیار مهمی در جامعه داشته باشند، در مقایسه با نهادهای اولی در رتبه دوم از اهمیت و ضرورت قرار دارند.

نهادهای معمولاً در قالب سازمان‌ها یا مؤسسات اجتماعی تجلی خارجی می‌یابند. برای مثال، نهاد اقتصاد در قالب بانک، بیمه، بورس، بازار و دهها و صدها سازمان ریز و درشت تجلی و نمود یافته است. در سازمان علاوه بر عناصر چهارگانه نهادها، تاسیسات و تجهیزات، نظام تشکیلاتی و برخی دیگر از امکانات سخت‌افزاری و نرم‌افزاری نیز به اقتضای ضرورت سازمان موضوعیت می‌یابند. (به استثنای نهاد خانواده و تاحدی نهاد دین، سایر نهادها در مقام تحقق و عینیت، به تشکیلات و نظام سازمانی عریض و طویلی تحت عنوان «بوروکراسی» نیازمند خواهند بود. به بیان دیگر، هر نهاد، در قالب اشکال تعیین‌یافته و در هم پیچیده به دهها و صدها قید و خصوصیت تبلور می‌یابد).

از این‌رو، نهادها را می‌توان تأمین‌کننده محتوا، هدایت‌گر، نظم‌دهنده، کنترل‌کننده و پیش‌بینی‌پذیر کننده کنش‌های اجتماعی در سطح افراد، گروه‌ها و سازمان‌ها تلقی کرد. نهادها به دلیل جنبه الگویی و ماهیت نسبتاً ثابت خود، محدودیت‌هایی بر افراد تحمیل و کنش‌های آنها را مقید می‌کنند. افراد جامعه، تنها باید در چارچوب نهادهای پذیرفته‌شده و مورد قبول اکثریت، هرچند با درجاتی از آزادی و خلاقیت، عمل و سلیقه‌ورزی نمایند.^{۲۰}

دین و نهادهای اجتماعی

ادیان الهی، به ویژه اسلام، بدلیل مأموریت محول، ظرفیت‌های درونی، پشتوانه‌های معرفتی، تناسب با نیازها و اقتضائات وجودی انسان، نصاب ماندگاری و ثبات بالا، پذیرش جمعی یا حداکثری، نفوذ و دخالت مستقیم و غیرمستقیم در همه ساحات هستی بشر، تطبیق با ضرورت‌های زمان و... همه ویژگی و قابلیت‌های لازم برای تاسیس، تقویت، تضعیف و اعمال اصلاحات مورد نیاز در محتوا، ساختار، کارکرد نهادها و نسبت آنها با یکدیگر را در سطوح خرد و کلان در خود دارند. این موضع فرانهادی در چارچوب اصول ذیل به اجمال تقریر شده است:

- انسان موجودی اجتماعی است و بدون حضور در جمع و تعامل با هم‌نوعان، امکان نیل به خودشکوفایی و تأمین نیازهای مادی و غیرمادی برای وی میسر نخواهد بود. به بیان برخی اندیشوران، ارزش و مطلوبیت زندگی اجتماعی، ریشه در مصالح مادی و معنوی انسان دارد؛ چرا که مصالح مادی و معنوی انسان تنها در سایه زندگی اجتماعی تحقق می‌یابد یا دست‌کم در جامعه، بهتر تأمین می‌شود. پس در حقیقت تأمین مصالح اعضای جامعه محور و اساس ارزش‌ها هستند.^{۲۱}

زندگی اجتماعی، بدون داشتن مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها، الگوها، هنجارها، نمادها و آیین‌های مشترک و مورد وفاق جمع نا ممکن خواهد بود. علامه طباطبایی در بیان ضرورت قانون و الگوی هنجاری برای زندگی اجتماعی می‌نویسد: انسان وقتی به آن کمال و سعادت که برایش مقدر شده می‌رسد که اجتماعی صالح سازد؛ اجتماعی که در آن سنت‌ها و قوانین صالح حکومت کند؛ قوانینی که ضامن رسیدن انسان به سعادتش باشد... . بشر اجتماعی و مدنی هرگز نمی‌تواند اجتماعی زندگی کند، مگر وقتی که قوانین داشته باشد، دلیلش این است که با نبودن قانون و سنت‌هایی که مورد احترام همه، و حداقل اکثریت باشد، جمع مردم متفرق، و جامعه‌شان منحل می‌شود.^{۲۲}

دین با تشریح این قوانین و مقررات و تأیید سنت‌ها و روش‌های رایج عقلایی در راستای تأمین لوازم ارزشی و هنجاری زندگی اجتماعی، عملاً بر اجتماعی زیستن انسان‌ها مهر تأیید نهاده و نظام تشریحی خود را متناسب با ضرورت‌های آن طراحی کرده است. زندگی این جهانی انسان‌ها، نه پایان راه که مقدمه و مدخلی برای شروع یک حیات جاودانی واپسین است. با استناد به دلایل عقلی و نقلی، کیفیت زیستن در این جهان، با نحوه بودن در جهان آخرت ملازمه علی و معلولی دارد. علامه طباطبایی در توضیح این تلازم می‌نویسد: از نظر اسلام، زندگی واقعی همان زندگی آخرت است و اسلام سعادت زندگی یعنی زندگی اخروی بشر را جز با مکارم اخلاق و طهارت نفس از همه ذرائع، تأمین‌شدنی نمی‌داند و باز به حد کمال و تمام، رسیدن به این مکارم را وقتی ممکن می‌داند که بشر دارای زندگی اجتماعی صالح باشد، و دارای حیاتی باشد که بر بندگی خدای سبحان و خضوع در برابر مقتضیات ربوبیت خدای تعالی و بر معامله بشر براساس عدالت اجتماعی مبتنی باشد.^{۲۳}

توانش‌های عقلی، فطری و غریزی انسان و تجربه‌های جمعی او، برای تأمین همه ملزومات زیستی در این جهان و تشخیص نحوه سلوک مطلوب برای نیل به سعادت منظور در حیات جاودانه اخروی کافی نیست. از سوی دیگر، در منطق دین، تشریح، از حقوق انحصاری خداوند متعال شمرده شده است (انعام: ۵۷). علاوه اینکه طبق مبانی، شناخت راه‌های نیل به سعادت اخروی، اقتضانات آن نشئه و نحوه ارتباط میان زندگی این جهانی با آن حیات را جز از طریق وحی نمی‌توان شناخت. براین اساس، دین، یگانه مرجع خلق یا تأیید بنیادها و شالوده‌های هدایتی انسان در ساحت‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی است.

اسلام به عنوان دین همه زندگی و یک آیین اندماجی که سعادت اخروی انسان‌ها را به چگونگی زیستن آنها در دنیا مقید و معلق ساخته و نحوه سلوک جمعی و اعتقاد و عمل جوارحی و جوانحی انسان در طول حیات فردی و اجتماعی را یگانه عامل مؤثر در نیل به غایات مقصود و کمالات مطلوب لحاظ کرده، نمی‌تواند از دخالت در معماری خرد و کلان جامعه انسانی، بر کنارماند.

تعیین و تصریح اهداف و آرمان‌ها، ارائه معیارها و الگوهای زیستی متناسب با اهداف، سامان‌دهی کلان به حیات اجتماعی از جمله زمینه‌سازی برای شکل‌گیری، حفظ و تقویت نهادهای اجتماعی، طراحی فرایندهای جامعه‌پذیری و سازو و کارهای نظارتی متناسب و ایجاد انگیزه لازم برای همسویی و متابعت و التزام نظری و عملی اعضا به رعایت این معیارها اساسی‌ترین نوع مشارکت دین در معماری زندگی این‌جهانی با هدف تأمین سعادت و رستگاری اخروی است.

اعطای جهان‌بینی معقول، نظام ارزشی مطلوب، الگوهای هنجاری جامع، ترسیم تلویحی سبک زندگی مؤمنانه، ایجاد ظرفیت‌های انگیزشی متناسب، طراحی سازوکارهای لازم برای نیل به معیارها و قواعد مورد نیاز در احوال متغیر و متناسب با شرایط زمان و مکان و به بیان دیگر، استنباط احکام متغیر از احکام ثابت، تمهید مقدمات لازم برای جامعه‌سازی و اجرایی شدن احکام اجتماعی، به ویژه از طریق تشکیل حکومت ولایی و ساختارهای پهن‌دامنه نهادی، بخشی از تدابیر کلان اسلام برای تحقق این مهم و جامعه‌سازی برای تأمین اهداف منظور است. روشن است که دینی‌ساختن جامعه یا به تعبیر قرآن برپایی «حیات طیب» به منظور بسترسازی برای نیل همگان به تعالی و تقرب موعود، بدون دینی‌ساختن یا دخل و تصرف بنیادین در اجزای تشکیل دهنده جامعه و زیرساخت‌های هدایتی کنش‌های انسانی در ساحت‌های مختلف زیستی از جمله نهادها ممکن نخواهد بود.

از بررسی دلایل و شواهد درون‌دینی و عملکرد تاریخی اسلام چنین بر می‌آید که این آیین حیات‌بخش، علاوه بر هدایت رفتارهای فردی و اجتماعی مؤمنان در مسیر شکل‌گیری و استقرار تدریجی نهادها و صور الگویی رفتار اجتماعی، تلویحاً نیز تمهیدات لازم برای طراحی و مهندسی نهادها به عنوان خرده‌نظام‌های کلان جهان اجتماعی دینی، به ویژه برپایه احکام ثابت را فراهم ساخته است. به بیان برخی اندیشوران از نظر ما، دین برنامه صحیح و مطلوب زندگی آدمی است که جمیع ابعاد و وجوه حیات فرد و جامعه را فرامی‌گیرد و

علاوه بر اعتقادات، اخلاق و عبادات به معنای اخص شامل انواع و اقسام حقوق از جمله حقوق سیاسی، حقوق قضایی، حقوق جزایی، حقوق بین المللی، حقوق اقتصادی، حقوق مدنی (نظیر حقوق خانواده) می شود و بنابراین، همه نهادهای اجتماعی را در خود می گنجاند و بر آنها اشراف و تسلط دارد.^{۲۴}

مبادی انگیزشی برای پذیرش چارچوب های کلان اجتماعی مورد نظر دین و همسویی افراد با اقتضائات آن، در سطح فردی از طریق جامعه پذیری مؤمنان و اقداماتی همچون دعوت، ترغیب به ایمان، اقناع، انذار و تبشیر، تعلیم، تزکیه، موعظه و ارشاد، امر به معروف و نهی از منکر، بسترسازی های محیطی و... مهیا خواهد شد. تردیدی نیست که تنها در صورت نهادسازی و همسویی کنش های جمعی با نهادهای اجتماعی است که فرایند زندگی اجتماعی در مسیر تحقق اهداف جمعی و تأمین نیازها و ضرورت های فردی و اجتماعی از طریق مجاری پذیرفته شده، به پیش خواهد رفت. باز تردیدی نیست که کنش های اجتماعی فرد علاوه بر عوامل درونی از عوامل بیرونی مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، ارتباطی و... به صورت ترکیبی و تلفیقی اثر می پذیرد و برآیند این فعل و انفعالات در باورها، خلق و خویها و رفتارهای انسان انعکاس می یابد.

خرده نظام های اجتماعی هریک به تناسب نوع کنش و موقعیت ها و شرایط محیطی، نقش و سهمی ایفا می کند. از این رو، دینی شدن باورها، خلیقات و رفتارها و کنش های انسانی، بدون اعمال اصلاحات و ایجاد تغییرات متناسب در همه عوامل و عناصر محیطی اثرگذار و هویت بخش ممکن نخواهد بود؛ دینی شدن این نظام ها به عنوان یک عامل مسلط بیرونی، در دینی شدن کردارهای اجتماعی افراد، تأثیر مهمی دارد. اینجا است که به موازات چرخه علت و معلولی که میان کردارهای اجتماعی افراد و روابط اجتماعی حاکم بر جامعه برقرار است، برای دینی شدن جامعه، به چرخه ای از هدایت دینی نیاز خواهد بود. این چرخه هدایت نیز در دو سطح هدایت کردارهای اجتماعی افراد و هدایت روابط اجتماعی حاکم بر جامعه باید برقرار باشد و هدایت هریک مستلزم هدایت دیگری خواهد بود. در این سطح، ما با شماری از واقعیت های خارجی سروکار داریم که هریک به گونه ای از اقتدار اجتماعی برخوردارند و با تکیه بر اقتدار خود در منش ها و کنش های افراد جامعه دخالت می کنند. برای مهار این واقعیت های مقتدر و جهت دادن به آنها در عمل، ناچار از الزام و اجبار و اعمال قدرت متقابل هستیم. برای دینی کردن روابط اجتماعی و از آن جمله، برای

جهت دینی دادن به نظام سیاسی یا اقتصادی یک جامعه، القای ارزش‌های دینی و تبیین خیر و شر به تنهایی کافی نیست و توسن سیاست و اقتصاد، در میدان عمل با اندرز و نصیحت مهار نمی‌شود، از این‌رو، از دخالت عملی و اعمال قدرت، گریزی نیست؛ زیرا قدرت را در عمل، جز با قدرت نمی‌توان مهار کرد.^{۹۰} از این‌رو، تشکیل حکومت دینی به عنوان کانونی‌ترین زمینه تحقق منویات اسلام در حوزه جامعه‌سازی به عنوان مقدمه انسان‌سازی با همه لوازم عقلی و عادی آن از جمله شالوده‌سازی‌های نهادی، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.^{۳۶}

گفتنی است که در منابع دینی، هرچند از واژه «نهاد» و معادل‌های معنایی آن، ذکری به میان نیامده است، از عناصر و مؤلفه‌های اعتقادی، ارزشی، هنجاری و رفتاری آن و تاحدی از نقش‌ها و پایگاه‌ها و به صورت تلویحی و ضمنی از زمینه‌های شکل‌گیری، کارکردهای آشکار، نحوه پذیرش جمعی و ضمانت اجرای آنها به بیانات مختلفی سخن رفته است.

عناصر محتوایی نهادهایی همچون خانواده، حکومت، تعلیم و تربیت و اقتصاد عمدتاً به صورت مجموعه‌ای از گزاره‌های ارزشی و هنجاری (= احکام فقهی و اخلاقی) و به ندرت به صورت گزاره‌های خبری متضمن انشاء مطرح شده و از این‌رو، تنها با گردآوری، دسته‌بندی، استخراج مفاد دینی و عرفی و احکام ثابت و متغیر آنها می‌توان وقوفی اجمالی به موضع دین در خصوص هر یک از نهادها حاصل نمود. به بیان کلی، اگر دین را مجموعه‌ای از آموزه‌های اعتقادی و دستورالعمل‌های اخلاقی و فقهی بدانیم، همه این مجموعه، البته در چارچوب قرائت‌های دارای مقبولیت همگانی و توجیه‌پذیری عقلانی، در پرتو سلوک نظری و عملی جمعی مؤمنان صلاحیت نهادی شدن تدریجی را دارد؛ اگرچه موانع بیرونی همواره مانع فعلیت یابی این ظرفیت بالقوه در حوزه نهادسازی بوده است.

جامع‌ترین و کلیدی‌ترین هدف غایی دین به یک بیان بسیط، «هدایت» در مسیر نیل به کمال مطلوب است. تأمین این هدف خود لوازمی دارد که گاه به «آثار دین» در مقابل اهداف از آن تعبیر می‌شود. این آثار و لوازم هرچند خود در سطوح خرد و متوسط اهداف و نتایجی دارند، فلسفه وجودی آنها این است که در نهایت به فرد و جامعه در مسیر نیل به هدف غایی و آرمان متعالی منظور یاری رسانند.

مبانی نهادها

یکی از لوازم اجتناب‌ناپذیر زندگی اجتماعی، داشتن قوانین و نظامات تشریحی مقبول و معتبر و مورد احترام همه یا اکثریت جامعه در قالب مجموعه‌های نهادی است. برخورداری

از این سنخ قوانین و هنجارها، مستلزم و مسبوق به وجود و پذیرش نظامی از باورها، ارزش‌ها و اصول زیرساختی متناسب خواهد بود. معیار و شاخص مطلوبیت این قوانین و نهادها از یک سو تناسب با نیازها و از سوی دیگر، تناسب با اهداف و غایات است. عام‌ترین ملاک اینکه قوانین و نظامات اجتماعی در منطق سکولار باید در راستای تأمین سعادت دنیایی به عنوان غایت همه غایت‌ها و در منطق دین باید علاوه بر خوشبختی دنیایی به عنوان هدف متوسط، در راستای تأمین سعادت آخرتی نیز مؤثر افتند. علامه طباطبایی در بیان ویژگی قوانین مطلوب می‌نویسد: پس حوائج حقیقی و واقعی انسان، این قضایا و بکن و نکن‌های عملی را وضع کرده و معتبر شمرده است، و مراد از حوائج، آن چیزهایی است که نفس انسان آنها را با امیال و تصمیم‌هایش می‌طلبد، و عقل هم که یگانه نیروی تمیز بین خیر و نافع و ما بین شر و مضر است، آنها را تصدیق می‌کند و معین می‌کند که فلان قانون حاجتی از حوائج واقعی انسان را بر می‌آورد، و یا رفع احتیاج نمی‌کند... بنابراین، اصول و ریشه‌های این قوانین باید حوائج حقیقی انسان باشد؛ حوائجی که واقعاً حاجت است، نه بر حسب تشخیص هوای نفس.^۷ او در موضعی دیگر می‌نویسد: به حکم عقل، باید دین - که همان اصول عملی و سنن و قوانین عملی است که اگر به آن عمل شود سعادت واقعی انسان را ضمانت می‌کند - از احتیاجات و اقتضائات خلقت انسان منشأ گرفته باشد، و باید که تشریح دین مطابق فطرت و تکوین باشد.^۸ دین با تشریح قوانین و مقررات مورد نیاز و تأیید سنت‌ها و رویه‌های رایج عقلایی معطوف به بایسته‌های ارزشی و هنجاری زندگی اجتماعی، عملاً بر اجتماعی‌زیستن انسان‌ها مهر تأیید نهاده و نظام تشریحی خود را متناسب با ضرورت‌های آن طراحی کرده است. لزوم تناسب قوانین و نظام‌های زیستی با اهداف، ویژگی دیگری است که در ادامه به توضیح آن خواهیم پرداخت.

اهداف نهادها

تردیدی نیست که نهادهای اجتماعی برگرفته از متون وحیانی اسلام نیز همچون سایر نهادهای برآمده از اقتضائات وجودشناختی، گرایش‌ها و تمایلات طبیعی، تجربیات زیستی، سلوک جمعی، قراردادهای و روش‌های اجتماعی، اهداف و غایاتی را که همان ارضای ضابطه‌مند نیازهای فردی و اجتماعی اعضای جامعه براساس معیارهای پذیرفته شده و مورد احترام جمع باشد، تعقیب می‌کنند. غایاتی که شناخت آن، چرایی و چگونگی این الگوها را

تا حد زیاد تبیین و انگیزه و اشتیاق به زندگی و تعامل برطبق آنها را تقویت می‌کند. پرواضح است که هدف غایی از تمهید طرح‌وارهای نهادی و الزام به همسویی و متابعت آنها، زمینه‌سازی اجتماعی برای نیل عموم مؤمنان به سعادت دنیایی و آخرتی و تقویت استعداد برای کسب تعالی و تقرب الی الله است. علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: یکی از کمالات وجودی انسان داشتن نظام صالح در زندگی دنیا و یکی دیگر داشتن حیات سعیده در آخرت است و راه تأمین این دو سعادت، دینی است که متکفل قوانین شایسته برای اصلاح اجتماع و نیز مشتمل بر جهاتی از تقرب خدا به نام عبادات باشد تا انسانها بدانها عمل کنند، هم معاششان نظم پیدا کند و هم جانشان نورانی و مهذب گردد و در نتیجه با جانی نورانی و مهذب و عملی صالح، شایسته کرامت الهی در دار آخرت شوند. این است حقیقت امر.^۹ بیان مذکور، در ضمن بر نقش کانونی و انحصاری دین در تأمین لوازم برخورداری از یک جهان زیست سعید و سعادت آفرین تأکید کرده است.

علامه همچنین در بیان هدف شارع از تشریح قوانین و بنیادهای مدنی می‌نویسد: بنای شارع همه بر این بوده است که مصالح عمومی بشر را تأمین نموده و مفسادی را که در اجتماع بشر پیدا می‌شود اصلاح کند، و به این وسیله سعادت حیات بشر را تمام کند و لذا به همین منظور آن دستورات عملی را با دستورات اخلاقی مخلوط کرده، تا نفوس را تربیت و ارواح را تطهیر نموده، معارف عالیه، یعنی توحید و ولایت و سایر اعتقادات پاک را صفایی دیگر دهد.^{۳۰}

از این رو، دین داری عموماً و به تبع آن التزام اعتقادی و عملی به رعایت ارزش‌ها و هنجارهای مورد تایید دین در قالب هویت‌های نهادی، اهداف و غایاتی را تعقیب می‌کند که برخی از آیات به اشاره یا تصریح بدان توجه داده‌اند. جامع‌ترین و متعالی‌ترین این اهداف قرب الهی، جلب رضای خداوند و نیل به سعادت آخرتی است. آنگه به بیانات مختلف در آیات بدان توجه داده شده است. برجستگی و جایگاه ارزشی بسیار متعالی این هدف، نقش فوق‌العاده مهمی دارد در ترغیب مؤمنان به قبول و رعایت همه آنچه وصول بدان را میسر می‌سازد. امید دستیابی به این هدف یا اهداف، خود محرک و مشوق بسیار مهمی برای التزام مؤمنانه و ضمانت اجرایی کافی برای قوانین و نظامات مربوط خواهد بود. علاوه بر اهداف غایی، اهداف قریب و متوسطی نیز برای نهادها ذکر شده که به دلیل ضیق مجال از طرح آن اجتناب می‌شود.

ضمانت اجرای نهادها

هر نظام نهادی پس از تعیین‌یابی تدریجی و انعکاس در قالب هنجارها، الگوها، مدل‌ها و شیوه‌های عملی، برای اجرایی‌شدن، تبلوریابی عینی، استقرار اجتماعی و ترغیب همگان به التزام و همسویی در ساحت‌های مختلف فکری، احساسی، رفتاری و نیز نفوذ به درون ساختارهای کلان اجتماعی و تغییر آنها متناسب با اقتضائات خود، به مجموعه متنوعی از زمینه‌ها، تمهیدات، راهکارها، اهرم‌ها و سازوکارهای مختلفی نیازمند خواهد بود که غالباً از آنها به ضمانت‌ها یا پشتوانه‌های اجرایی تعبیر می‌شود. در حوزه فردی جامعه‌پذیری یا درون‌ریزی مؤلفه‌های فرهنگی اجتماعی در ساختار شخصیت و در حوزه اجتماعی نهادی‌شدن همراه با تأمین و تدارک مجموعه‌ای از مکانیسم‌های نظارتی و کنترلی که غالباً از طریق نظام‌های رسمی و غیر رسمی اعمال می‌شوند، جامع‌ترین تدابیری است که این منظور را در حد امکان و در گستره جامعه محقق می‌سازند. تردیدی نیست که یک نظام نهادی هر قدر مقبول و مشروع، دارای اقتدار و نفوذ فرهنگی - اجتماعی، برخوردار از سابقه تاریخی و پشتوانه‌های موروثی و ایفاگر نقش‌ها و کارکردهای مهم و ضروری، همواره دست‌کم در برخی عناصر، در برخی شرایط، توسط برخی گروه‌ها و... در معرض بی‌اعتنایی، غفلت، سرپیچی و جایگزینی قرار می‌گیرند. تمهید مجموعه‌ای از احکام جزایی و کیفری با هدف نظارت بر روند اجرایی این قوانین و نظامات و مهار اراده‌های ناهمسو و کاهش میزان تمردها و تخلفات محتمل راهکار مکمل دیگری است که در کنار فرایند جامعه‌پذیری و درونی‌ساختن عناصر رکنی این نهادها، ایدئولوژی‌های توجیهی، محرک‌ها، مشوق‌های رسمی و غیررسمی، آثار و نتایج مترتب و تبلیغات در هر جامعه اجتناب‌ناپذیر است.

اسلام نیز با تشریح این سنخ قوانین و طراحی نظام قضایی و شبه‌قضایی مناسب، از این سیاست نیز در جهت تأمین اهداف خود و افزایش نصاب التزام همگانی به تبعیت از این نظامها با هدف بهره‌گیری از نتایج مترتب بر رعایت آنها در پهنه اجتماع سود جسته است. مجری این سازوکارهای مکمل نیز در بخشی حکومت اسلامی و در بخشی عموم توده‌ها خواهند بود. علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: از آنجایی که قوانین و احکامی که برای نظام اجتماعی وضع می‌شود، احکامی است اعتباری، و غیرحقیقی و به تنهایی اثر خود را نمی‌بخشد (چون طبع سرکش و آزادی طلب بشر، همواره می‌خواهد از قید قانون بگریزد)، لذا برای اینکه تأثیر این قوانین تکمیل شود، به احکام جزایی دیگری نیازمند می‌شود، تا از

حریم آن قوانین حمایت، و محافظت کند، و نگذارد یک دسته بوالهوس از آن تعدی نموده، دسته‌ای دیگر در آن سهل انگاری و بی‌اعتنایی کنند. و به همین جهت می‌بینیم هر قدر حکومت - حال هر حکومتی که باشد - بر اجرای مقررات جزایی قوی‌تر باشد، اجتماع در سیر خود کمتر متوقف می‌شود و افراد کمتر از مسیر خود منحرف و گمراه گشته و کمتر از مقصد باز می‌مانند.^{۳۲} و نیز مقررات دیگری لازم است تا عاملین به قانون را تشویق و آنان را در عمل به خیر ترغیب نماید. و نیز قوه حاکمه‌ای لازم است تا بر همه افراد، حکومت نموده، به عدل و درستی بر همه سلطنت داشته باشد.^{۳۳}

نکته پایانی اینکه منطق حاکم بر تشریح و تألیف نهادها و عناصر تشکیل‌دهنده آن به تبع کلیت دین، حقانیت، انطباق با ظرفیت‌های وجودشناختی و غرایز و فطریات انسانی، همسویی با اقتضائات کلان نظام هستی، توجیه‌پذیری عقلانی، تأمین مصالح و منافع حقیقی افراد و جامعه و تضمین اهداف و غایات مورد نظر از خلقت انسان است.

نتیجه‌گیری

- نهادهای اجتماعی شالوده‌های بنیادین برای هدایت کنش‌های انسانی در مسیر تأمین نیازهای فردی و اجتماعی براساس شیوه‌ها و الگوهای پذیرفته شده و مورد وفاق جمع و از جمله عناصر قانونی جامعه انسانی شمرده می‌شوند.

- هر نهاد از عناصر و مؤلفه‌ها و ساختار ویژه‌ای تألیف یافته و به طور مستقیم و غیرمستقیم مجموعه‌ای از کارکردهای مهم و ضروری را برای افراد و جامعه به مثابه کل به انجام می‌رساند.

- دین جامع اسلام سعادت اخروی انسان را از رهگذر زندگی این جهانی و چگونگی بودن در این نشئه مادی جست‌وجو می‌کند و میان این دو نشئه رابطه علی و معلولی، کاشت و برداشت، عمل و نتیجه و مقدمه و ذی‌المقدمه برقرار کرده، عقلاً نمی‌تواند از بسترسازی اجتماعی و سامان‌دهی زیست جهان انسانی در مسیر نیل به غایات مقصود برکنار باشد.

- شواهد عقلی، نقلی و تاریخی فراوانی بر اهتمام اسلام به تأمین این مهم دلالت دارد. تأمین مؤلفه‌ها و محتویات اصلی و کلیدی هر نهاد، تعیین جهت‌گیری، و ترغیب مؤمنان

- به همسویی فکری، احساسی و رفتاری با نهادهای پذیرفته شده از طریق سازوکارهای خاص، بخشی از اقدامات اسلام در مسیر جامعه سازی است.
- بدیهی است که نهادسازی و جامعه سازی نه هدف غایی اسلام که مقدمه ای برای هدایت انسان در مسیر نیل به کمال و سعادت مطلوب است.
- یافته های عقلانی و تجربی انسان نیز در صورت همخوانی و همسویی با مؤلفه ها و اقتضائات برآمده از رهنمودهای دینی، می تواند در تکمیل و شکوفایی نهادها به کار گرفته شود.
- خواست و مطالبه جمعی مؤمنان برای اصلاح و سامان یابی جهان زیست اجتماعی خود متناسب با آموزه ها و رهنمودهای اعتقادی، ارزشی و هنجاری اسلام، مهم ترین زمینه و پشتوانه برای تحقق جامعه دینی و استقرار حاکمیت ولایی و استمرار آن در راستای تأمین منویات شرع مقدس خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. عبدالحسین نیک گهر، *میانی جامعه شناسی*، ص ۲۴۳.
۲. بروس کوئن، *میانی جامعه شناسی*، ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل، ص ۱۵۱.
۳. عماد افروغ، *فرهنگ شناسی و حقوق فرهنگی*، ص ۲۳.
۴. جوئل شارون، *ده پرسش از دیدگاه جامعه شناسی*، ص ۸۸.
۵. میلز، سی رایت، *بینش جامعه شناختی، نقدی بر جامعه شناسی امریکایی*، ترجمه عبدالمعبود انصاری، ص ۴۵.
۶. آنتونی گیدنز، *جامعه شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، ص ۴۱۱.
۷. ریمون بودون، و فرانسوا بوریکو، *فرهنگ جامعه شناسی انتقادی*، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، ص ۷۳۴.
۸. جوزف روسک، و همکار، *مقدمه‌ای بر جامعه شناسی*، ترجمه بهروز نبوی و احمد کریمی، ص ۱۴۸.
۹. پیترل برگر، و توماس لوکمان، *ساخت اجتماعی واقعیت*، ترجمه فریبرزمجیدی، ص ۸۹.
۱۰. یان رابرتسون، *درآمدی بر جامعه*، ترجمه : حسین بهروان، ص ۹۶.
۱۱. ر.ک: دورکیم، ۱۳۶۲: ۱۹ و ۲۸.
۱۲. پیترل برگر، و توماس لوکمان، *ساخت اجتماعی واقعیت*، ترجمه : فریبرزمجیدی، ص ۸۲-۸۳.
۱۳. عماد افروغ، *فرهنگ شناسی و حقوق فرهنگی*، ص ۲۴.
۱۴. همان ص ۲۵.
۱۵. جوئل شارون، *ده پرسش از دیدگاه جامعه شناسی*، ترجمه : منوچهر صبوری، ص ۹۲.
۱۶. مسعود چلبی، *جامعه شناسی نظم*، ص ۱۵.
۱۷. پیترل برگر، و توماس لوکمان، *ساخت اجتماعی واقعیت*، ترجمه : فریبرزمجیدی ص ۸۰-۸۲.
۱۸. عبدالحسین نیک گهر، *میانی جامعه شناسی*، ص ۲۴۹-۲۵۳.
۱۹. منوچهر محسنی، *مقدمت جامعه شناسی*، ص ۱۴۷-۱۴۹.
۲۰. ر.ک: روشه، ۱۳۶۷ و ۱۳۷۰؛ کوزر و زوزنبرگ، ۱۳۷۸؛ اسکیدمور، نظریه خرده نظام‌های پارسونز.
۲۱. محمدتقی مصباح، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، ص ۱۹۵.
۲۲. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ج ۱۶، ص ۲۸۷.
۲۳. همان، ج ۴، ص ۱۷۱.
۲۴. محمد تقی مصباح، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، ص ۳۱۴.
۲۵. مرتضی تقوی، «مفهوم جامعه دینی»، *فقه اهل البیت*، ش هفتم، ص ۱۳۴.
۲۶. ر.ک: مرتضی مطهری، *مجموعه آثار*، ج ۲۱؛ محمدتقی مصباح، *نظریه سیاسی اسلام و نظریه حقوقی اسلام*.
۲۷. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ج ۱۶، ص ۲۸۸.
۲۸. همان، ج ۱۶، ص ۲۸۹.
۲۹. همان، ج ۲، ص ۴۷۱.
۳۰. همان، ج ۲، ص ۳۵۵.
۳۱. روم: ۳۸؛ نساء: ۱۱۴؛ آل عمران: ۱۳۰؛ جاثیه: ۳۰؛ طلاق: ۱۱.
۳۲. همان، ج ۱، ص ۲۸۰.
۳۳. همان، ج ۱۱، ص ۲۱۱.

منابع

- قرآن کریم، با ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند.
- اسکیدمور، ویلیام، *تفکر نظری در جامعه‌شناسی*، جمعی از مترجمان، تهران، سفیر، ۱۳۷۲.
- افروغ، عماد، *فرهنگ‌شناسی و حقوق فرهنگی*، چ دوم، تهران، موسسه فرهنگ و دانش، ۱۳۸۰.
- برگر، پیتربل و توماس لوکمان، *ساخت اجتماعی واقعیت*، ترجمه فریبرزمجیدی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
- بودون، ریمون و فرانسوا بوریکو، *فرهنگ جامعه‌شناسی انتقادی*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۵.
- تقوی، مرتضی، *مفهوم جامعه دینی، مجله فقه اهل‌البیت*، سال دوم، شماره هفتم، پاییز ۱۳۷۵.
- چلبی، مسعود، *جامعه‌شناسی نظم*، تهران، نی، ۱۳۷۵.
- دورکیم، امیل، *قواعد روش جامعه‌شناسی*، تهران، علی محمد کاردان، چ سوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۲.
- رابرتسون، یان، *درآمدی بر جامعه*، ترجمه: حسین بهروان، چ سوم مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.
- روسک، جوزف و همکار، *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی*، ترجمه بهروز نبوی و احمد کریمی، چ سوم، بی‌جا، کتابخانه فروردین، ۱۳۶۹.
- روشه، گی، *کنش اجتماعی*، ترجمه هما زنجانی زاده، چ دوم، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۰.
- روشه، گی، *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی عمومی*، ترجمه هما زنجانی زاده، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۶۷.
- شارون، جوئل، *ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نی، ۱۳۷۹.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، *المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، اسلامی، ۱۳۶۳. (دوره ۲۰ جلدی)
- کوزر، لوئیس و برنارد روزنبرگ، *نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناسی*، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران، نی، ۱۳۷۸.
- کوئن، بروس، *مبانی جامعه‌شناسی*، ترجمه: غلامعباس توسلی و رضا فاضل، چاپ نهم، تهران، سمت، ۱۳۷۶.
- گیدنز، آنتونی، *جامعه‌شناسی*، ترجمه: منوچهر صبوری، چاپ دوم، تهران، نی، ۱۳۷۴.
- محسنی، منوچهر، *مقدمت جامعه‌شناسی*، چاپ سیزدهم، تهران، دوران، ۱۳۷۵.
- مصباح، محمدتقی، *نظریه سیاسی اسلام* (مشکات: مجموعه آثار حضرت آیه الله مصباح)، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، جلد ۶/۳، دوره ۲ جلدی، ۱۳۸۶.
- مصباح، محمدتقی، *اخلاق در قرآن*، چاپ سوم، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۷.
- ____، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸.
- ____، *نظریه حقوقی اسلام*، (مشکات: مجموعه آثار حضرت آیه الله مصباح)، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، جلد ۶/۴، دوره ۲ جلدی، ۱۳۸۶.
- مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا، ج ۲۱، (اسلام و مقتضیات زمان)، ۱۳۸۱.
- میلز، سی رایت، *بینش جامعه‌شناسی، نقدی بر جامعه‌شناسی امریکایی*، ترجمه عبدالمعبود انصاری، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۰.